

چرا بعضی از مردم ایران "از بی کسی به گریه میگویند خانم باجی"!

نظری بر مانیفست گنجی

براستی آتش چقدر باید شور باشد تا آتشیز متوجه شوری آن گردد؟ این سوالی است کاملاً به حق و بجا از آقای گنجی. البته روی سخن این مطلب شاید بطور مستقیم آقای گنجی باشد اما در اصل منظور صاحب این قلم "به در گفتن است تا دیوارها بشنوند" می باشد. دیوارهایی که در تحکیم و سرپا ماندن رژیم جمهوری اسلامی "هیچنان شکوفه میدهند و به

گل مینشینند!" آقای گنجی :

به کدام کعبه سجده نکردیم

تا ایستادگی قامت حقیقت را

در تلبور خواسته همان بیاییم !

همراه کدام باد

بر سطح دریا سیلی زدیم

تا امواج خشم را

بر صخره های ایستادگی تحجر بکوبانیم !

ما را سوار بر کدامین اسب اندیشه

به پیکار با جهل میخوانید!

این صدای رسالت ماست

رسالتی آمیخته از بهار

رسالت عشق و آزادی .

دهان گویایمان را اگر می بندید

صدای انعکاس پرداختنمان را

در طول زمان منعکس میسازیم

تا کودکانمان را

از باور و ایمان مسلح بسازیم

از کدام کعبه گریختیم

و به کدام قبله رو نهادیم

تا انسان را در مقام خویش نشانیم!

قسستهایی از "به پیروان"

.....

خوشحالم از اینکه کسی از درون رژیم جمهوری اسلامی بیرون آمده و میگوید که " هر آزادیخواهی میبایست دقیقاً در نظام فکری و مبانی نظری خود جایگاه آزادی و دموکراسی و حقوق بشر را روشن نماید." (تاکیدات در طول مقاله از اینجانب میباشد) اگر این تنها اعتقاد و تنها شعار زندگی آقای گنجی باشد، مرا بس است تا معتقد شوم که گنجی در مسیر انسان و انسانیت گام بر میدارد. به هر حال به رغم اعتبار این شعار و اعتقاد انقلابیون انسان دوست که هر آزادی خواهی نه تنها از این سه واژه بلکه از تمام واژه های مورد استفاده باید تصویری روشن و شفاف برای جماعت توده ها متصور شوند و به تصویر کشانند. به هر حال با مطالعه ی مانیفست جمهوری خواهی گنجی قصور ها و کوتاهی هایی در مورد تعدادی از واژه های مورد علاقه و اشاره ی گنجی به چشم میخورند که شفاف نیستند و احتیاج به توضیحات و بررسی های بیشتری را میطلبند و این مقاله سر آن دارد که با تعدادی از آنها برخورد نموده تا زاویه ای دیگر از بینش به واژه هایی مثل آزادی و یا دموکراسی به معرض دید افکار قرار داده شوند. زاویه دیدی که شبا هتاهی بسیاری با آرمانخواهی هزاران انسان که به دست جمهوری اسلامی به مسلخ مرگ برده شدند دارد. هزاران انسانی که علی رغم هر خوبی و بدی در مجموع به انسان و انسانیت می اندیشیدند و تقسیم خوبی و لبخند را برای همه آرزو داشتند. آملها و آرزوهایی که هرگز در خاک مدفون نشدند و با خونها آبیاری شدند و اینک یکی از ثمراتش همین مانیفست جمهوری خواهی گنجی میباشد.

براستی آزادی چیست و تعریف لیبرالی آقای گنجی از مقوله ی آزادی چقدر با واقعیت همخوانی دارد ؟ چرا "جمهوری تمام عیار " باید برای ایران بهترین شکل سازمانی و اداری کشور باشد ؟ مکانیسم " قدرت " چگونه است و چرا قدرت فساد آور است ؟ اجازه بدهید تا سوالات بیشتر نشده اند تا آنجایی که در حوصله این مقاله میگنجد به بررسی سوالات بالا پرداخته شود.

همانگونه که آقای گنجی بدرستی دریافت کرده اند که آزادی مقوله ای انتزاعی است و در عالم واقعیت هنگامی از آسمان به زمین میآید و بقول معروف " خاکی " میگردد، صور و جوانب مختلف زندگی را به نوعی و در روابطی در بر میگیرد . آقای گنجی ، شما و بنده به این امر معترفیم که " آزادی " خوبست و در نیت خیر ما هیچ شکی نیست . اما همین " آزادی " مورد علاقه بنده و جنابعالی وقتی وارد به مقوله جامعه میشود به تعداد مسایل جامعه که در ارتباط

با آزادی قرار میگیرند قابل تعریف و تبیین میگردند. بطور مثال مسأله ی مطبوعات در جامعه و آزادی ای که شامل این مقوله ی اجتماعی میگردد و یا آزادی بیان، آزادی حق طلاق ، آزادی عقیده و... اما در جامعه نیز مقولاتی مانند

دزدی، فساد، ارتشاً، و یا مقولات پیچیده تر فلسفی مثل « تنازع بقا »، فرد و جامعه، « دولت » و... وجود دارند که مثلاً میتوان از مبحثی بنام آزادی حق ضعیف کشی در مبحث « تنازع بقا » صحبت بعمل آورد و در باره ی آن بحث نمود. موضوع کلیدی و اصل مطلب در اینجاست که تمام تعاریفی که ارائه میدهم در چار چوبی قرار میگیرند که ما از قبل در رابطه با مقوله ی انتزاعی مورد نظر که در اینجا « آزادی » میباشد تعریف کرده و ارزش گذاری نموده باشیم. در چار چوب تفکر لیبرالی آقای گنجی یک جمهوری تمام عیار یعنی مدینه ی فاضله ای که گنجی دوست دارد در آنجا زندگی کند و فرزندانش را پرورش بدهد، هم دزد میتواند وجود داشته باشد و هم دزد زده! هم کارگر میتواند باشد و هم سرمایه دار، هم دولت میباشد و هم ملت! در این بینش از قبل تعیین شده لیبرالی ما باید همیشه با یک سناریوی سیاه و سفید در رابطه با واژه ها قرار داشته باشیم. سوال اینست که اصلاً چرا باید دزدی باشد که دزد زده ای هم پیدا شود تا از ظلمی که به او میشود به فغان بیاید و به زندان بی اندازندش و حقوقی را از او زائل کنند تا از دست این ظلم و مظالم کتابی بنام مانیفست جمهوری خواهی در بیاورد. بینش آقای گنجی به او این اجازه را نمی دهد تا برای یک لحظه هم که شده به این فکر بیفتد که چه میشود اگر در جامعه دولتی به مفهوم آنچه را که امروزه در جهان میبینیم وجود نداشته باشد! در راه حل گنجی وجود دولت و ملت از قبل مفروض شده است. چرا نباید تعریف خود را از آزادی یک گام بالا ببریم و هنگامیکه از آزادی بی قید و شرط سخن میگوییم، بی قید و شرط هایش را مشخص نماییم و توضیح دهیم. اگر آزادی در عام ترین مفهوم خود یعنی رها بودن و رها شدن روند حرکت ماده از هر چه باید و شاید هاست، اما در زندگی « خاکی » این باید و شاید ها مقولاتی هستند مادی و واقعی و خارج از ذهن ما. مسئله این است که چرا باید سیستمی را بپذیریم که باز تولید کننده طبقات باشد. یعنی جامعه ای را به طبقات تقسیم کنیم و بعد بیاییم و بجنگیم و بگوییم آزادی برای طبقات، چه آنها که ستم میکنند و چه آنها که ستم میشوند. چرا نباید جامعه ای داشت که مردمش احتیاج نداشته باشند از وقت و زندگی خود مایه بگذارند و بیایند و سازمانی درست کنند و دور هم جمع شوند تا مبادا در صورت ضایع شدن حقوق شان توسط طبقه ای و یا فردی و افرادی بفکر اعتصاب و تظاهرات بیفتند تا آن موقع از لزوم حق اعتصاب و اعتراض و... صحبت کنیم و گلو بدرانم و بکشیم و کشته شویم! آقای گنجی مسئله اینست که چرا نباید قوانینی را بین خود برقرار کنیم تا بازی هایمان را حول محور این قوانین انجام دهیم. چرا باید مدلهای آزموده شده ی لیبرالی جمهوری را که عملدر جلوی چشممان هستند، برای جامعه آینده ایران تجویز نماییم! چرا نباید از عدم وجود زندان و از بین رفتن پدیده ی زندانی سیاسی بطور مطلق صحبت کنیم و راههای عملی آنها را به جستجو ننشینیم! آقای گنجی مشکل اصلی در بین روشنفکران ما اینست که نمی خواهند و یا شاید نمی توانند به باز تعریف واژه های کلیدی جامعه بشری و روابط

انسانی پردازند. باید از الفبا شروع کرد. باید پرسید انسان چیست و انسان کامل کدامست! نباید اجازه داد تا نیروهای سیاسی از جواب دادن به سوالات اصلی و تعیین کننده طفره روند و شانه خالی کنند. آیا باید به قانون اساسی بصورت یک روند در حال حرکت نگاه کرد؟ اگر میخواهید از "انتقال پذیر بودن حق حاکمیت از نسلی به نسل دیگر" صحبت کنید و در رد یا تایید آن رقم بزنید باید در ابتدا تعریف کنید که قوانین اساسی چگونه بوجود میآیند. آیا قوانین اساسی از حرکت جامعه تبعیت میکنند و از آن تاثیر می پذیرند و یا اینکه قوانین اساسی هستند که حرکت جامعه را شکل میدهند و به آن محتوا میبخشند؟ پاسخ به این سوالات ما را به سوال اصلی تری راهنمایی میسازد و آن اینکه روح قوانین اساسی از کجا نشأت میگیرد و این قوانین زاییده شده از کدام افکار و آمالها و طرز تفکرهایی است؟ مسلما اگر بینشی به وجود دو طبقه ی کارگر و سرما یه دار معتقد باشد به این نتیجه ی منطقی میرسد که بهترین شکل اداره ی جامعه ی چند طبقه ای "جمهوری تمام عیار" است و با منطق دموکراسی خاص آن جامعه باید تعدادی صاحب وسایل تولید باشند و تعدادی نیروی کارشان را بفروشند. روابط پولی دست نخورده بماند چون پول باید آزاد باشد تا خود و سیستم را باز تولید نماید. این طرز تفکر مسلما به این نتیجه میرسد که "جدایی دولت از جامعه مدنی ویژگی محوری زندگی دموکراتیک بشمار میآید." یعنی این طرز تفکر نه تنها خواهان از بین رفتن دولت نمی باشد بلکه میخواهد آنرا از دسترس توده ها نیز دور نگاه دارد تا دموکراسی متحقق گردد! وقتی که این طرز تفکر معتقد است پول و دولت باید وجود داشته باشند، مسلما تعریف دموکراسی اش باید محدوده ی پول و دولت را نیز شامل شود. وقتی ما میآییم و وسایل تولید را بدست کسانی میدهیم خوب مسلما باید آنها را در بازی دموکراسی سهیم گردانیم! در طرز تفکر لیبرالی آقای گنجی وجود دولت و پول و روابط سرمایه داری امری ازلی و پذیرفته شده میباشد. آقای گنجی نمی تواند جامعه ای را بدون دولت متصور شود. خوب مسلما وقتی که در امحاء دولت (با خصوصیات امروزی) بکشیم و به دنبال مکانیسمی باشیم و قوانین بازی ای را بوجود بیاوریم که به وجود چنین دولت هایی نیاز نداشته باشیم، باید پول و روابط پولی را از بین ببریم. این قانون کار است و این همان روح قوانین اساسی میشود که در بالا بدان اشاره شد و دیگر قوانین از آن بیرون میآیند و استخراج میگردند. مسلما دولت باید در یک جامعه ی مدرن و انسانی رو به کوچکتر شدن و از بین رفتن باشد. امور دولت باید به امور تسهیلاتی اداری جامعه و نه بوروکراسی و طولانی شدن پروسه ی انجام کارها، تقلیل یابد. هدف جامعه ی انسانی یعنی جامعه ای آگاه باید این باشد که کسانی در رأس امور بنام دولت قرار نگیرند تا بگویند چه بکنید و چه نکنید و این بلاهایی که دولت های فعلی موجود در هر شکل و شمایلش به بشریت تحت ستم میآورد، بیاورند. دولت در یک جامعه ی مدرن میتواند و باید بصورت یک ارگان تحقیقاتی ملت در بیاید که بهترین راه کارها را در مورد مشکلات و معضلات به مردم ارائه دهد

و در نهایت این مردم باشند که تصمیم گیرنده باشند. بنا بر این قوانین انسانی قوانینی جهان شمول هستند و تا مادام که انسان وجود دارد این قوانین شمولیت دارند، مثل اصل حق زنده بودن و زندگی کردن و برخورداری از همه ی نعمات طبیعت ، اصل عدالت اجتماعی ، اصل برابری ، اصل آزادی انتخاب محل زیست ، و.....که این اصول خدشه ناپذیرند و با هیچ اما و اگر و به هیچ عنوانی نمی توان آنها را محدود نمود. حال اگر قانون را بر این مبنا قرار دهیم که باید در جامعه، انسانی بنام سرمایه دار داشت و به اصل روابط سرمایه اعتقاد داشته باشیم ، مسلماً نوع بازی را عوض کرده ایم و قوانین دیگری باید بوجود بیاوریم تا وضع موجود را تعریف کنیم و بآن آرایش اجتماعی دهیم . با قبول این طرز تفکر و در اینجاست که مثل آقای گنجی معتقد میشویم " هدف اصلی و نهایی آزادی است و دموکراسی بهترین نظامی است که ما را به مقصود میرساند " و یا " دموکراسی وسیله مناسب و صلح آمیزی برای تحقق بخشیدن به هدف

متعالی آزادی است " در اینجا علت اینکه هدف نهایی را آقای گنجی آزادی میبیند نتیجه ی تبعی طرز تفکری است که وجود طبقات در جامعه را قبول کرده است و به تداوم آن اعتقاد دارد و آزادی و دموکراسی خواهی شان نشأت گرفته از آن خواسته میباشد. در صورتیکه اگر هدف نهایی سعادت و سلامت و خوشبختی انسان باشد ، آزادی وسیله ای میگردد تا انسانها به آن اهداف برسند و دموکراسی نه وسیله که شکل متبلور یافته از روابط فی مابین انسانها میگردد. همین طرز تفکر است که گنجی را وا میدارد تا به " اصل استثناً در انتصاب اشخاص " معتقد گردد در صورتیکه اگر در قوانین اجتماعی مان از ضرورت بی قید و شرط قوانینی که قوانین پایه ای محسوب میگردند صحبت کنیم و بر وجود آنها اصرار بورزیم ، مثل اصل انتخابات آگاهانه و بی قید و شرط بودن این اصل در مورد افراد، آنوقت دیگر خود بخود صورت مسأله انتصابات رادر جامعه حذف کرده ایم . در حقیقت تبیین آزادی و دموکراسی از نقطه نظر گنجی در رابطه با نوع سیستم اجتماعی و سیستم تولیدی ای است که برای جامعه میخواهد. این آزادی و دموکراسی علیرغم کلی گویی های زیبا و جاذب اش چیزی است که در نهایت آنرا در جوامع به اصطلاح " غربی " مشاهده میکنیم و به هیچ وجه نمیتواند جوابگوی خواسته های انسان متمدن و مترقی امروزی باشد. آقای گنجی دموکراسی یعنی به رسمیت ساختن حقوق انسانی اقلیت به توسط اکثریت ، دموکراسی یعنی ارایه ی راه حل ها بر مبنای خواسته های بیشترین افراد یک جامعه و تضییق نکردن خواسته های افرادی دیگر، دموکراسی یعنی مصالحه ی اجتماعی یعنی راه برنده شدن همگانی و این بزرگترین هنر دموکراسی میباشد. باید توجه کرد که دموکراسی هنگامی برقرار میشود و تداوم مییابد که بصورت متبلور شده در قانون اساسی در بیاید و مردمان را موظف به قبول پیش شرط هایی برای زندگی در کنار هم بکند و همانطور که آقای گنجی در قسمتهایی از بحث اش بدرستی اشاره میکند که " محور اصلی قانون اساسی مطلوب باید

حقوق انسانی باشد « اما از تعریف این حقوق انسانی و مشخص کردن آنها به هر دلیل ، نمی پردازد. حقوقی که اگر آقای گنجی آنها را بشکافد متوجه میشود که : هنگامی بی قید اما و اگر و شرط و شروط خواهان آن باشیم که هیچکس حق ندارد کسی دیگر را استثمار کند و از ثمره و دسترنجش استفاده برد، خود بخود آقای گنجی را به آنجا میرساند که وجود سرمایه دار را در جامعه اضافی و پر دردسر می بیند و بنا بر این خواهان از میان رفتن این روابط (روط سرمایه دارانه) و نه شخص سرمایه دار میگردد. در اینجا ما مسلماً با طرز تفکر ها سر و کار داریم و به افراد کاری نداریم . ما اگر خواهان از بین رفتن «سرمایه» هستیم به سرمایه دار حمله نمی کنیم تا او را از بین ببریم بلکه خواهان آنیم که مناسبات تولیدی ای که این طرز تفکر را باز تولید میکند از میان برداریم . اگر دزدی رانی پسندیم ، به دزد بیچاره حمله نمی کنیم تا او را بگیریم و دست و پایش را قطع کنیم بلکه محیطی را بوجود میآوریم که سازندگی و بهروزی و سعادت و سلامت تولید کند. اینها همه شرطش این است که آقای گنجی قوانین بازی را چگونه طرح ریزی کنیم . یعنی مبنا را انسان قرار دهیم و یا ماورا^۱ طبیعت ! و سپس بر مبنای این انتخاب به تعیین قوانین بازی پردازیم .

به نظر من این باعث افتخار انقلابیون انسان دوست است که شخصی از درون نظام ارتجاعی اسلامی پا به بیرون بگذارد و نابرابری هایی را که در نظام فکری اسلامی مشاهده کرده است را با بی پروایی مورد انتقاد قرار دهد و مثلاً خواهان برابری زن و مرد در ایران گردد. گر چه آقای گنجی با چیزی حدود بیست سال تأخیر به این مسأله رسیده که ما در جریان روز های بعد از انقلاب در خیابانها و کارخانه ها، دانشگاه ها و بر سر چهار راه ها فریاد می زدیم و خواستار آنان بودیم . و اگر گنجی ها سعه ی صدی را که حالا پیدا کرده اند قبلاً میداشتند ، این همه انسان نازنین به قربانگاه ها سر ریز نمی شدند و سرهایشان بر بالای دار ها قرار نمی گرفت و سرود خوانان به چوبه ی اعدام بسته نمی شدند. آقای گنجی به درستی از جایز الخطا بودن انسان صحبت میکند و دقیقاً همین اعتراف، تابو های دین را در رابطه با معصومیت انسانی مثل محمد و موسی و عیسی و امامان به زیر سوال میبرد . به درستی اگر جمهوری خواهی گنجی را به شکستن شیشه ی غول توهم و خرافات نسبت به دین اسلام و هواداران خینی تشبیه کنیم، خطای زیادی نرفته ایم. چه که گنجی با زبان این اسلاميون مرتجع آشنایی دارد و صحبت میکند . باری به مانیفست بازگردیم و ببینیم گنجی در رابطه با اصلاح پذیری نظام اسلامی چه میگوید. در قسمتی از مانیفست گنجی سوال میکند « آیا امکان اصلاح ساختاری نظام جمهوری اسلامی ایران و تبدیل آن به جمهوری تمام عیار وجود دارد ؟ » و پاسخ میدهد « هم از منظر فلسفی و هم از منظر علمی این امر امکان پذیر است. » در قسمتی دیگر از این مانیفست به جمله ای برخورد میکنیم که نافی این حکم است. او در قسمتی دیگر ادامه میدهد « ...در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی و نظام مبتنی

بر آن ، امکان تأسیس نظامی دمکراتیک وجود ندارد " این تناقض را چگونه باید توضیح داد ؟ به اعتقاد بنده گنجی هنوز گجیح است و در میان " شک بین دو شک " گیر کرده است !

گنجی جمهوری تمام عیار! (تا بحال از عیار های جمهوری ها بی اطلاع بودیم و نمیدانیم مثلا جمهوری فرانسه چند عیار دارد و جمهوری عراق چند عیار؟!) را برای ایران بهترین شکل سازمانی و اداری کشور میشناسد و راه های عملی ای را مثل اصل تفکیک قوا پیشنهاد میکند که در حقیقت چیز تازه ای نمی گوید . در واقع اگر اصول جمهوری خواهی را در انقلاب بورژوا - دمکراتیک فرانسه مطالعه کنیم ، شاید به جرأت بگویم که خواسته های انسانی و مکانیزم های سیستم جمهوری بسیار بهتر و با تفصیل تر از مانیفست گنجی توضیح داده شده و بررسی گردیده است . اصل تفکیک قوا در جامعه ای مبتنی بر بهره کشی انسان از انسان ، عملا بصورت نوشته ای بیشتر روی کاغذ نمی ماند . آزادی خواهی لیبرالی در عمل خود را در کشور های غربی نشان داده است. آیا میتوانید کشوری را نشان بدهید که قوانین اش مبتنی بر روابط انسانی محض بوده و سیستم اداری و اجتماعیش بی عیب و نقص ؟ آقای گنجی چرا باید خواهان سیستمی مثلا مثل دانمارک و یا سوئیس باشیم ؟ آیا فکر نمی کنید که این لیبرالیسم ها هم در عمل ناکار آمدی خود را نشان داده اند ؟! آیا باید قبله نظریان لیبرالیسم غربی باشد؟ آیا لیاقت آنرا نداریم که علیرغم تاریخ چند هزار ساله ی تاریخ و تمدن مان ، سیستمی بهتر از سیستمهای موجود و تاکنونی خلق کنیم ؟! به اعتقاد من ، آقای گنجی ، راه چاره چیز دیگری است. برای اداره ی جامعه میتوان راههای عملی بهتری را متصور شد. در نبود روابط پولی و مناسبات سرمایه دارانه به همراه عدم وجود دولت به مفهوم عام آن ، بهترین سیستم اداری یک جامعه میتواند روابط شورایی باشد . که قدرت عملا در دست مردم باقی بماند. چرا نباید از بوجود آوردن چنین روابطی استقبال کرد ؟ اصولا چگو نه میتوان این روابط را بوجود آورد و تضمین های عملی اجرا ی این روابط چه چیز هایی میباشد و چه مؤلفه هایی دارند ؟ پر داختن به تک تک این مسایل از حوصله این مقاله خارج میباشد و ما در جایی دیگر به آنها باز میگردیم .

در جستار خویش در مانیفست به واژه ی " قدرت " با دید روشن و صحیحی که " قدرت فساد آور است " ، بر خورد میکنیم. این یکی از آن نتایجی است که گنجی در سیر و سفر خویش در جمهوری اسلامی به آن رسیده است که کاملا قابل قبول است . در هر جامعه ای قدرت وجود دارد و این جزو ذات هر جامعه ای میباشد . حالا سوال این است که چگونه میتوان از تمرکز آن در دست یکنفر یا عده ای جلوگیری بعمل آورد ؟ آقای گنجی در مانیفست اش به صورت احساسی این مساله را درک کرده است که هنگامیکه قدرت در دست یکنفر بماند فساد بوجود میآورد و این مشاهده ای صحیح می باشد و برای اضافه کردن به این مقوله و اینکه چه مکانیزمی در پشت سر این پروسه میباشد ، باید دانست

که ما انسان ها هر کدام بعنوان یک توده ی مادی که متشکل شده از اتمها و ملکولهای مواد متعددی که در جدول مندلیف وجود دارد ، هستی پیدا کرده ایم . این توده ی مادی دارای آرایش اتمی و ملکولی خاصی است که یک سری خصوصیات و خاصیت هایی را به آن میدهد. ما انسانها علیرغم اختلافات فیزیکی مان ، بیشتر از ۹۰٪ تشابهات داریم و این خصوصیات مادی در همه ی ما ها کم و یا زیاد وجود دارند و علت این اختلافات هم این است که هر کدام از ما در نهایت با دیگری در چیز هایی اختلاف مادی داریم و همین نیز منشا^۱ اختلافات رفتاری و فکری ما نیز میشود .

مسئله این آرایش اتمی - ملکولی و حوزه های نیرویی الکترو مگناتیک انسانها به گونه ایست که در هر سیستمی که قرار بگیرند ، یک و یا چند خصوصیت، قابلیت بروز از خود نشان می دهند . ما انسانها کم و بیش خود دوست ، خود پرست ، خود خواه ، حسود ، عصبی ، و.... می باشیم . حالا اگر در سیستمی قرار بگیریم که مبتنی بر تفکر " بقای اصلح " در " تنازع بقا " اجتماعی باشد ، مسلماً خصوصیات خود خواهی و خود پرستی ، دروغ و ریاکاری ، عصبانیت و پرخاشگری و.... عکس العمل هایی میگردد که این جرم مادی تحت شرایط مختلفی از خود بروز میدهد .

مسئله آرایش اتمی - ملکولی و حوزه های نیرویی الکترو مگناتیک انسان کامل با بنده و جناب عالی فرق دارد ، چرا که انسان کامل دارای خصوصیتی است که بنده درصدی از این خصوصیات را در خود دارم . انسان کامل خود محور نیست، دروغ نمی گوید، عصبانی نمی شود، از حسادت خالی است، خود خواه نمی باشد و.... به تبع اینها وقتی که قدرت در دست یک چنین انسان ناقصی قرار بگیرد، از آن در جهت تأمین منافع خود بهره برداری خواهد نمود. حالا هنر ما انقلابیون و انسان دوست ها این است که باید مکانیزمی را بوجود بیاوریم که از تمرکز قدرت در دست یک فرد و یا گروه جلوگیری بعمل بیاوریم . صورت مسأله بسیار ساده است، چگونه قدرت را در میان توده ها تقسیم کنیم ؟ آقای گنجی مبحث تفکیک قوا و مسایل دیگری که در این رابطه مطرح میکنید ، اگر خوب انجام گیرد عملاً قدرت را در یک جامعه به سه بخش تقسیم میکند. در حالی که مسأله از نظر علمی این است که قدرت باید به تعداد افراد جامعه تقسیم گردد و برای جلوگیری از روند تمرکز قدرت باید دست به تدوین یک سری قوانین اجتماعی زد . این چیزی است که توده ها عملاً درک کرده اند و از روشنفکرانشان انتظار دارند. آنچه که مهم است وضع قوانین و مقررات انسانی در بستر یک مناسبات انسانی میتواند عدالت اجتماعی را متضمن گردد. بطور مثال در آینده ، جامعه باید از دادن امکانات و اختیارات ویژه

به افراد و مقامات اداری خودداری کند. بالاترین سطح رهبری اداری یک جامعه میتواند بالفرض حقوقی معادل حقوق یک کارگر متوسط دریافت نماید و مکانیسمی باشد که ورای هر قدرتی بتواند مرتباً اوضاع و احوال مالی رهبران و رؤسای اداری را کنترل نموده و تمام پستها از بزرگ تا کوچک ، بصورت انتخابی و از طریق انتخابات مشخص گردند. امکانات

رفاهی باید از طریق یک مکانیسم قانونی طوری تقسیم گردد که مثلا رفاه بیشتری در اختیار کس و کسانی که به اجتماع

خدمت با ارزش تر و بهتری انجام داده قرار گیرد. دانشمندان و محققین علوم مختلفه ، مخترعین و مکتشفین مسلما باید از زندگی نسبتا بهتری از مثلا رییس مجلس یا رییس جمهور داشته باشند. باید قوانینی را بوجود آورد که بتواند یک نفر را از گوشه ی دهات ابرقو به تهران بیاورد تا یقه ی آقای رفسنجانی را بگیرد و مکانیسمی و قدرتی پشت سر این فرد مثالی ما باشد تا از ایشان سین و جیم کند و ایشان هم موظف به جواب دادن کردند. یعنی جایی برای طفره رفتن و شانه خالی کردن از زیر بار مسؤلیت ها را در قوانین اساسی آینده نباید خالی گذاشت . گفتگو در این زمینه و طرح نظرات و اعتقادات بیشمار است که برای طولانی نشدن مطلب ار آن میگذریم .

در مجموع مانیفست جمهوری خواهی آقای گنجی قدمی است مثبت و گامی است به جلو و پرداختن به آن از جوانب مختلف از این نظر مهم است که ایشان یکی از توریسین های جمهوری اسلامی و دوم خرداد آن می باشند . آقای گنجی در این مانیفست در واقع چیز تازه ای نمیگوید و تنهی سعی کرده است از ترکیب کلمات واژه های نوینی مثل جمهوری تمام عیار بوجود آورد. آقای گنجی ، لیبرالیسم غربی گرچه از نظر رو بنای سیاسی در مقابل این حاکمیت قرون وسطی ای و قانون جنگلی که امروزه در ایران حاکم است ، گامی است به جلو و بهتر اما این راه چاره ی نجات بشریت امروزه نیست . انسان مترقی امروزی سالهاست که مرز اندیشه های لیبرالی را در نوردیده و به کمال می اندیشد. انسان مترقی امروزی برای رسیدن به " دنیایی بهتر" برنامه ریزی کرده است و بدنبال تعمیق آن میباشد. به مطالعاتتان ادامه بدهید . آقای گنجی :

ما از آن جهانیم

برای پی بردن به راز هایش

برای پویندگی و بهتر شدن

و برای تفهیم یک لبخند

هنگامیکه

بر چهره ی " شناختن " خویش میزنیم .

انسان امروزی لیاقت یک زندگی بهتر را دارد اما راهی را که شما نشان میدهید ما را به سراب میکشاند. در پایان باید

خدمتتان عرض کنم که

اینک که اتفاق شوم رسولان نیستی

بر پای برگهای لویح

میخواندت به مرگ

من دست اتحاد ترا لمس میکنم

باید که بشکفند

لبخند غنچه ها

سپهرداد گرگین ۱۳ اکتبر ۲۰۰۲ - زندان سرمایه